

## عکس / آخرین حضور شهید بهشتی در جبهه

۹ تیر ۱۳۹۳ ساعت ۱۲:۳۳

ردانی پور توضیحی از عملیات دارخوین داد و به شهید بهشتی گفت تشریف بیاورید و برای رزمندگان صحبت کنید. آقای بهشتی گفتند: باید برای امور قضایی به شهر بهبهان بروم ولی چاره‌ای ندارم جز اینکه برنامه‌ها را تغییر بدهم و به دارخوین بیایم.

سی و دو سال از شهادت مردی که امام خمینی(ره) در وصف‌شان فرمودند «بهشتی به تنهایی یک ملت بود» می‌گذرد؛ به همین مناسبت روایت سردار سید علی بنی‌لوحی برگرفته از کتاب «نبردهای شرق کارون به روایت فرماندهان» در خصوص حضور شهید بهشتی در جبهه دارخوین در ادامه می‌آید:

\*\*\*

فهمیدیم که آقای بهشتی در اهواز هستند. با مصطفی ردانی پور برای دیدار و دعوت از ایشان راه افتادیم. با هر درد سری بود آقای بهشتی را در یک ساختمان قدیمی پیدا کردیم که پس از کارهای روزانه، ساعتی در آنجا مستقر شده بودند. برادران وقتی فهمیدند از دارخوین آمده‌ایم سخت نگرفتند و ما وارد اتاقی شدیم. اتاق کوچکی در انتهای یک راهرو.

آقای بهشتی، با پیراهن سفید بلندی، در کنار اتاق دراز کشیده و در حالی که سر را روی بازوی خود گذاشته بود، استراحت می‌کردند. با ورود ما که با سر و صدا همراه بود، ایشان از خواب بیدار شدند. ما از این که در این حالت مزاحم شده بودیم خجالت کشیدیم، اما رسیده و نرسیده محو جمال دوست داشتنی این روحانی بزرگ شدیم، اولین نگاه با محبت و لبخندی بر لب‌های مبارک همراه بود. پشت سر ما چند خبرنگار و عکاس هم وارد اتاق شدند. آقا با همان لبخند برخورد خوش گفتند: خواهش می‌کنم عکس نیندازید تا من لباس بپوشم. قبا و عمامه چهره مظلوم انقلاب را برای ما آشناتر کرد.

مصطفی ردانی پور را از قم می‌شناختند و به واسطه او، مرا هم تحویل گرفتند. آن چنان سلام و احوالپرسی می‌کردند که انگار سالهاست ما را می‌شناسند و از نزدیک ارتباط داریم. مصطفی توضیح داد که عملیاتی در دارخوین انجام خواهد شد و شما تشریف بیاورید و برای رزمندگان صحبت کنید. آقای بهشتی گفتند: وقت من پر است و باید برای امور قضایی به شهر بهبهان بروم ولی علی‌رغم این که مقید به نظم هستم، چاره‌ای ندارم جز اینکه همه کارها و برنامه‌ها را تغییر بدهم و به دارخوین بیایم.

باور کردنی نبود، یعنی به همین راحتی پذیرفتند، آقای بهشتی از جای برخاستند. مصطفی پیش دستی کرد و عبای ایشان را برداشت. آقای بهشتی بدون تعارف، اجازه دادند آقا مصطفی عبا را بر شانه‌های ایشان بپندازند. آیت الله بهشتی به طرف در اتاق حرکت کردند مثل اینکه زمین زیر گام‌های استوار آن روحانی بزرگ می‌لرزید. قامتی بلند و سیمایی نورانی داشت که همه از دیدنش به وجد آمده بودند



شهید بهشتی در جمع رزمندگان دارخوین به تاریخ ۱۳ خرداد ۱۳۶۰

در اوج بحران داخلی که بنی صدر و منافقین اتحاد خود را علنی کرده بودند و علیه حزب الله وارد عمل می شدند، حضور شهید بهشتی به عنوان محور اصلی جبهه حزب الله در دارخوین بسیار مبارک بود. بنی صدر تضاد فکری خود را بیش از هر کس با شهید بهشتی علنی کرده بود. در معنای بهتر، بهشتی خود را سپر امام قرار داده و دشمنان که نمی توانستند تضادهای خود را با امام علنی کنند به ایشان می تاختند.

شهید بهشتی به انرژی اتمی رفتند؛ بچه‌ها دور و بر ایشان جمع شدند؛ جمعی دوستانه و صمیمی و شهید بهشتی صحبت بسیار تقویت کننده‌ای کردند و از جمله گفتند: «اول که ما آمدیم جنوب، ناامیدی حاکم بود ولی اکنون امید حاکم است». آن جمعی که اطراف شهید بهشتی بودند، ۱۲۰ نفرشان دو سه روز بعد به شهادت رسیدند و کسی نمی دانست ایشان هم دو سه هفته بعد به

جمع بسیار خوبی بود. نزدیک شدن به عملیاتی که نیروها ماه‌ها منتظر آن بودند حال و هوای خوبی به آنها داده بود. حاکم شدن امید در جبهه خودی، پس از ناچار کردن دشمن به توقف در خارج دروازه‌های شهرهای مهمی چون آبادان، اهواز و دزفول می‌وانست در نهمین ماه شروع از جنگ شکست‌های پی در پی را به جبهه دشمن تحمیل نماید. در چهره آقای بهشتی، آرامشی حاکم بود که نشان دهنده علاقه ایشان به کسانی بود که با یکدیگر سنخیت فکری و روحی داشتند.

چند ساعتی شهید بهشتی مهمان بچه‌ها بودند، شهید مصطفی ردانی‌پور گزارشی از وضع منطقه عملیاتی دارخوین و آمادگی نیروها برای عملیات و نقاط ضعف دشمن ارایه داد و شهید علی نوری هم شعری زیبا در محضر ایشان قرائت کرد. سخنان شهید بهشتی نور امیدی که در دل یاران امام ایجاد شده بود را شعله‌ور کرد تا لحظه وداع فرا رسید.

هر طور بود آقای بهشتی را سوار ماشین کردیم. بچه‌ها حال خود را نمی‌فهمیدند و گریه کنان پشت شیشه ماشین دست بیعت می‌دادند. اشک شوق قطع نمی‌شد. ماشین یواش یواش راه افتاد و چند متری که رفت رزمندگان از جای کنده شدند و بی‌اختیار شروع به دویدن کردند. جلوی ماشین روی کاپوت، کنار شیشه، الله اکبر گویان، قیامتی به پا شده بود.

نیروها همه مسلح بودند و مهمات و نارنجک مثل نقل و نبات در سالن و کنار نیروها ریخته بود و در آن شرایط برای جان شهید بهشتی احساس خطر هم می‌شد. خودرو چند متری رفت و حال و هوای بچه‌ها که از کنترلشان خارج شده بود ادامه داشت. ما هم مسئولیتی در قبال آقای بهشتی داشتیم تلاش می‌کردیم زودتر موضوع فیصله پیدا کند. آقای بهشتی از بچه‌ها چشم برنمی‌داشت و اشک شوق در چشمانش حلقه زده بود. بالاخره دستور داد ماشین ایستاد و پیاده شدند. آرام و متین با همان لبخندی که در این چند ساعته هنوز قطع نشده بود، چون کوهی استوار، به میان رزمندگان برگشتند و دقایقی ایستادند تا همه نیروها با ایشان مصافحه کردند. لحظات پر برکتی بود. صحنه وداع، صحنه‌ای که برای بسیاری از آنها وداع آخر با دنیای مادی ما بود.

ویژه نامه پاسداشت سی و سومین سال‌گرد شهادت «سید مظلوم امت»/

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۲۷۴۱۳/عکس-آخرین-حضور-شهید-حضور-آخرین-عکس/۲۷۴۱۳>